

من بس گرسنه خفتم وشبها مشام من
بوی طعام خانه همسایگان شنید

۱۰ - در باغ دهر بهر تماشای غنچه ای
بر پای من بهر قلمی خارها خلید
سیلابهای حادثه بسیار دیده ام
سیل سرشک زان سبب از دیده ام دوید
دولت چه شد که چهره ز درماندگان بتافت
اقبال از چه راه ز بیچارگان رمید
پروین ، توانگران غم مسکین نمیخورند
بپوده اش مکوب که سرد ست این حدید^(۱)

وترجمتها :

« معوم الفقر »

- قالت عجوز لمغز لها وقت العمل : لقد جللت الدنيا مفرقي
بالبياض لكثرة ماغزلت من قطن .
- ما أكثر ما أحنيت عليك ظهري ، ، وأجهدت عيني ، حتى نجبا
نور بصري ، وانحنيت قامتي !
- جاءت السحب ، وأجهش سقف كوني بالبكاء ، فقد حل فصل
الشتاء !
- لا تخلو يد غير يدي من كل متاع الحياة ، فقد اشترى كل شخص
في الوجود لنفسه أردية الشتاء .

۱ - دیوان پروین اعتصامی ، ص : ۸۱ ، ۸۲